

پیشزمینه‌های پیدایش انقلاب اکتبر از منوچهر صالحی



پیشزمینه‌های پیدایش انقلاب اکتبر ۱۹۱۷

منوچهر صالحی

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» یادآور شدند که بورژوازی همه «ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند، باید شیوه‌ی تولیدی او را بپذیرند و آنچه را که به‌اصطلاح تمدن نام دارد، نزد خود رواج دهند، بدین معنی که آن‌ها نیز بورژوا شوند.» [1] به‌عبارت دیگر، پس از آن‌که سرمایه‌داری در بعضی از کشورها به‌وجود آمد و مرحله‌ی معینی از انکشاف را پشت سر گذاشت، در نتیجه خود به نیروئی بدل شد که در دیگر کشورهای جهان زمینه را برای رشد و گسترش مناسبات سرمایه‌داری فراهم ساخت.

به‌این ترتیب، این سرمایه‌داری خارجی است که در کشورهای کم‌رشد و متکی به تولید کشاورزی سنتی به‌موتور دگرگونی‌های اجتماعی بدل گشت. به‌عبارت دیگر، سرمایه‌داری کشورهای متروپل به‌مثابه نیروئی خارجی از بیرون بر روند مناسبات درونی جوامع کم‌رشد تأثیر گذاشت و موجب دگرگونی‌های اجتماعی در این کشورها گردید.

مارکس در همان دورانی که می‌زیست، دریافت که سرمایه‌داری انگلستان موجب انکشاف مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای مستعمره شده و از آن‌جمله در نتیجه‌ی دخالت مستقیم سرمایه‌داران انگلیسی در ایرلند و هندوستان مناسبات سرمایه‌داری آغاز به رشد نموده بود. [2] به‌این ترتیب آشکار می‌شود که نیروی محرکه برای تغییرات اجتماعی در

کشورهای «فلاحتی» نیروهای خودی نبوده و بلکه این عامل خارجی است که در این جوامع وظیفه تغییر مناسبات تولیدی سنتی و استقرار مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را بر عهده می‌گیرد. همین وضعیت سبب می‌شود تا روند پیدایش مناسبات سرمایه‌داری در کشورهای پسمانده از انسجام دیگری برخوردار باشد. در این کشورها سرمایه و نیروی کار صنعتی به آن‌گونه که در «مانیفست حزب کمونیست» مطرح شده است، همسو و همزمان با یکدیگر رشد نمی‌کنند. [3] در کشورهای کم‌رشد سرمایه‌ای که به آخرین درجه از انکشاف دست یافته است، به‌عنوان سرمایه‌ی وارداتی به جامعه‌ی پسمانده پا می‌نهد و در این حوزه‌ی تولید با نیروی مولده‌ای روبه‌رو است که دارای ویژگی‌های سنتی جامعه پیشاسرمایه‌داری است. به عبارت دیگر، در کشورهای پسمانده پیشرفته‌ترین نمود سرمایه در برابر عقبمانده‌ترین لایه نیروی مولده قرار دارد. بنابراین به‌جای رشد همسو و همزمان سرمایه و کار، با رشد ناموزون و حتی واژگون این عوامل روبه‌رو می‌شویم. سرمایه‌ی پیشرفته و نیروی کار پسمانده در تناقض آشکار با یکدیگر قرار دارند. چکیده آن که در کشورهای پسمانده پیشرفته‌ترین بخش از سرمایه مولده کشورهای متروپل که به سرحد تولید انبوه رسیده است و در نتیجه به بازاری بزرگ‌تر از بازار ملی خویش نیاز دارد، برای گسترش بازار جهانی به‌سوی کشورهای پسمانده روی می‌آورد و می‌کوشد تا با از میان برداشتن تدریجی مناسبات تولیدی سنتی، این جوامع را به جزئی از بازار جهانی بدل سازد. به‌این ترتیب در این کشورها پرولتاریا، یعنی طبقه کارگران روزمزد باید از دامن مناسبات تولیدی سنتی بیرون آید و در عوض سرمایه مولدی که در این کشورها به کار می‌افتد، از جوامعی می‌آید که در آنجا مناسبات تولیدی سرمایه‌داری به‌حداکثر انکشاف دست یافته است. پس با ناموزونی روند کار و سرمایه در کشورهای پسمانده روبه‌رو می‌شویم که خود این امر سبب می‌شود تا سرمایه‌داری در کشورهای پسمانده، یعنی جوامعی که در آن‌ها این مناسبات در نتیجه‌ی دخالت مستقیم سرمایه جهانی به‌وجود می‌آید، از مختصات دیگری برخوردار باشد.

در این کشورها بحران اقتصادی به تنهایی در نتیجه اضافه تولید به‌وجود نمی‌آید و بلکه از یکسو بحران سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته صنعتی سبب می‌شود تا در کشورهای عقبمانده نیز بحران اقتصادی به‌وجود آید و از سوی دیگر ناموزونی رشد سرمایه و کار، یعنی عدم توازنی که مابین فرهنگ تولید مدرن و فرهنگ زندگی سنتی وجود دارد، موجب بحران می‌شود. به‌عبارت دیگر، در کشورهای پسمانده تنها عوامل اقتصادی موجب پیدایش بحران‌های ادواری نمی‌شوند و بلکه

تضاد مابین روند تولید اجتماعی و رسوم و عادات سنتی که هنوز خمیرمایه زندگی اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد، نیز سبب نوع دیگری از بحران می‌گردد.

میدانیم که از یکسومردم کشورهای پسمانده به تدریج می‌تواند شیوهی سنتی زندگی خود را تغییر دهد و از سوی دیگر تحولاتی که در روند تولید این کشورها رخ می‌دهد، دارای آنچنان کمیت و کیفیتی جهشی‌اند که سبب از هم‌پاشی سامانه تولید اجتماعی سنتی می‌گردند. این دگرگونی‌ها که موجب گسیختگی شیوه زندگی سنتی می‌گردند و مقاومت اکثریت مردم در برابر پذیرش ساختارهای مدرن سبب چالش اجتماعی و حتی بحران هویت در کشورهای پسمانده می‌شود.

دیگر آن‌که از آنجا که در این گروه از کشورها نه دانش تولید مدرن و نه سرمایه‌ی کلان بومی وجود دارد تا بتواند در روند تولید پا نهد و به همتا و رقیب سرمایه خارجی بدل گردد، اجباراً دولت مجبور است این وظیفه را بر دوش گیرد که بودجه عمومی را در اختیار خود دارد و می‌تواند سرمایه کلانی را به یکباره در این و یا آن بخش از صنایع مدرن به کار اندازد، روندی که دولت را به سرمایه‌دار بدل می‌کند. به این ترتیب در کشورهای پسمانده بحران‌های ادواری سرمایه‌داری فوراً به بحران دولت تبدیل می‌شود. این مکانیسم موجب می‌گردد تا در این کشورها دستگاه دولت به‌طور مدام در مرکز کلیه بحران‌های اجتماعی-اقتصادی قرار گیرد. به‌همین دلیل نیز دولت در کشورهای پسمانده به نهادی بی ثبات بدل می‌گردد که برای ادامه زیست خود به استبداد می‌گراید، زیرا تنها در بطن این مناسبات سیاسی می‌تواند موجودیت خود را در جامعه تثبیت کند.

همان‌طور که در پیش دیدیم، سرمایه‌داری در روسیه تزاری در نتیجه دخالت سرمایه‌داری خارجی در مناسبات سنتی این کشور به‌وجود آمد. در نتیجهی اصلاحات ارضی سال ۱۸۶۱ که خود تحت تأثیر تغییر و تحولات عظیمی که در اروپای غربی تحقق می‌یافت، پدید آمد، زمینه برای گسترش تولید کالائی در روسیه فراهم گشت و با گسترش بازار، نخست سرمایه‌داران خارجی و سپس از طریق همکاری دولت با سرمایه‌داران بیگانه، شرایط برای توسعه صنایع مختلط تا اندازه زیادی فراهم گشت. در نتیجهی این روند دولت خود به بزرگ‌ترین سرمایه‌دار داخلی بدل شد و در بخش‌های عمده تولید و توزیع صاحب نقش انحصاری گشت.

بحران سرمایه‌داری جهانی در آغاز سده بیست موجب افزایش بحران در اقتصاد وابسته‌ی روسیه گشت و این امر زمینه را برای پیدایش انقلاب

۱۹۰۵ هموار ساخت. بحران مالی سال‌های ۱۹۰۰-۰۳ سبب شد تا بسیاری از شرکت‌های خصوصی ورشکسته شوند. دولت از این وضعیت استفاده کرد و با خرید سهام این شرکت‌ها، آن‌ها را به شرکت‌های دولتی تبدیل کرد و به این ترتیب در بخش صنایع کوچک نیز صاحب نقشی تعیین کننده گشت. [4]

بحران اقتصادی این سال‌ها همراه با جنگ علیه ژاپن که از ژانویه ۱۹۰۴ آغاز شد، موجب بد شدن وضعیت زندگی اکثریت مردم شهرنشین گشت. دهقانان نیز باید به جبهه‌ها می‌رفتند تا ارتش روسیه که فاقد سلاح‌های جنگی مدرن بود، بتواند با پیکرهای آنان، یعنی با بهره‌گیری از امواج انسانی کمبود تسلیحاتی خود را در برابر ارتش ژاپن جبران کند. تلفات انسانی بسیار سنگین در جبهه‌های جنگ از یكسو و بحران در تولید کشاورزی موجب کمبود مواد غذایی در سطح شهرها گشت.

روستائیان که جوانان خود را در جبهه‌ها از دست می‌دادند و در نتیجه از نیروی کار سنتی خود محروم می‌شدند و شهرنشینان به‌خاطر بالا رفتن قیمت‌های مواد غذایی و کمبود درآمد از اوضاع حاکم به‌شدت ناراضی بودند و همین امر به تدریج زمینه را برای پیدایش جو انقلابی در روسیه فراهم ساخت.

اعتصابات کارگری طی این دوران به‌طور گسترده رشد کرد و دامنه اعتصابات در سال ۱۹۰۵ در مقایسه با سال ۱۹۱۷ تقریباً ۴ برابر بود. با این حال جنبش انقلابی که تا سال ۱۹۰۷ دوام داشت، به دلایل مختلف نتوانست زمینه را برای سرنگونی رژیم تزاری فراهم سازد.

یکی از عواملی که موجب تثبیت رژیم تزاری گشت، قرارداد صلحی بود که در سال ۱۹۰۵ با واسطه‌گری انگلستان با ژاپن امضاء شد و به این ترتیب جنگ خاتمه یافت. دیگر آن‌که رژیم تزاری مجبور شد برای فرونشاندن جنبش انقلابی در برابر خواست‌های مطالباتی مردمی که نیروی اصلی این جنبش را تشکیل می‌دادند، تا حدی عقب‌نشینی کند. در اکتبر همان سال تزار «مانیفست آزادی» را انتشار داد که در آن آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی تشکیلات و اجتماعات برای همه ساکنین امپراتوری تضمین شده بودند. در عین حال اعلان گشت که مجلس «دوما» [5] تشکیل خواهد شد. منتهی قوانین مصوبه‌ی دوما تنها وقتی می‌توانستند جنبه قانونی یابند که به توشیح امپراتور می‌رسیدند. به این ترتیب تزار در برابر «دوما» از حق وتو برخوردار بود.

پس از آن که تزار طرح «مانیفست آزادی» خود را علنی کرد، بخشی از

بورژوازی لیبرال که در جنبش انقلابی ۱۹۰۵ شرکت فعال داشت، عملاً خود را از جنبش کنار کشید و کوشید با نفوذ در «دوما» این نهاد را به مجلسی از نوع پارلمان-هائی که در غالب کشورهای اروپای غربی موجود بودند، بدل سازد. دهقانان نیز که مجبور بودند هزینه و نیروی انسانی ارتش تزاری را تأمین کنند، با خاتمه جنگ به تدریج از جنبش دور شدند. کارگران که در بدترین شرایط زندگی به سر می‌بردند، تا میانه سال ۱۹۰۷ کوشیدند جنبش را به پیش برند، اما به تدریج مجبور به عقب نشینی گشتند. لنین در رابطه با وقایع این دوران چنین نوشت: «پرولتاریا می‌جنگد و بورژوازی به‌سوی قدرت می‌خزد» [6] این گفته لنین به‌طور بارزی شرایط انقلابی آن دوران را مشخص می‌سازد. بورژوازی لیبرال روسیه که می‌خواست نهاد حکومت در این کشور به‌ساختاری چون نهاد دولت در انگلستان بدل گردد، کوشید برای تحقق این هدف از جنبش دهقانان و کارگران بهره‌گیرد و با ترساندن تزار از جنبش توده‌ای او را به سازش مجبور سازد. به‌عبارت دیگر، بورژوازی روسیه پنداشت دارای همان نقش اقتصادی- اجتماعی بورژوازی کشورهای سرمایه‌داری متروپل است و برای دستیابی به این هدف کافی است بتوان حکومت مستبده تزار را به حکومت مشروطه سلطنتی تبدیل کرد.

بورژوازی لیبرال روسیه بر این پندار بود که با تحقق این روند می‌توان بر مشکلات روسیه غالب شد. اما همان‌طور که در پیش بررسی کردیم، بورژوازی لیبرال که در روند تولید دارای نقشی تعیین کننده باشد، به مفهوم کلاسیک آن در روسیه وجود نداشت و بلکه بخش عمده‌ای از روشنفکران و کارمندان دولت حامل اندیشه‌های بورژوازی لیبرال بودند و در عوض سرمایه صنعتی به‌طور عمده در دستان دولت و یا در دست سرمایه‌دارانی بود که در برخی از صنایع با دولت شریک بودند. به‌عبارت دیگر، حاملین اندیشه‌های آزادی و لیبرالیسم در این کشور بخشی از جامعه بود که خود در روند تولید صنعتی دخالتی نداشت و بلکه به‌طور عمده مصرف کننده تولیدات صنعتی بود.

کارگران روسیه نیز عملاً نمی‌توانستند جنبش را به پیش برند، زیرا در آن زمان از نظر کمیت و کیفیت در شرایطی قرار نداشتند که بتوانند از پس یک‌چنین کاری برآیند. طبق آمار که موجود است، در آغاز این سده و به‌طور عمده در دوران انقلاب ۱۹۰۵ تعداد کارگران به‌همراه اعضاء خانواده‌هایشان روی هم به ۲۲ میلیون نفر تخمین زده می‌شد که نزدیک به ۱۸٪ از جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دادند. در همین دوران تعداد کارگرانی که در صنایع بزرگ کار می‌کردند، به‌همراه اعضاء

خانواده‌هایشان برابر با ۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شد که روی هم ۲'۴۵٪ از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. [7] این آمارها نشان می‌دهند که چرا نیروی محدود کارگران صنعتی نمی‌توانست موجب تغییرات اساسی در بنیاد نظام استبدادی گردد.

دیگر آن‌که جنبش سیاسی- کارگری در این دوران جنبشی بسیار جوان بود و از زمان تأسیس حزب سوسیال دمکراسی در این کشور تنها ۷ سال می‌گذشت و تازه این سازمان در همان آغاز پیدایش خویش با بحران انشعاب مواجه گشته بود. علاوه بر آن، در آن دوران همه‌ی فراکسیون‌های حزبی مرحله انقلاب روس را مرحله انقلاب دمکراتیک می‌پنداشتند که سرکردگی آن می‌بایست در دستان بورژوازی لیبرال قرار می‌داشت. هر دو جناح حزب براین باور بودند که برای از میان برداشتن دشواری‌های روسیه باید انقلاب دمکراتیک تحقق می‌یافت. برای هر دو جناح انقلاب سیاسی (انقلاب دمکراتیک) بر انقلاب اجتماعی (انقلاب سوسیالیستی) برتری داشت و مقدم بر آن بود. لنین خود پیش از انقلاب ۱۹۰۵ در رساله «وظایف سوسیال دمکرات‌های روس» به این نکته اشاره کرد و چنین نوشت: «مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دمکراسی کردن رژیم سیاسی و اجتماعی روسیه غیرممکن است» [8] او در همین رساله براین نظر است که «سوسیال دمکرات‌ها که همه معترفند انقلاب سیاسی در روسیه باید مقدم بر انقلاب سوسیالیستی باشد، پس آیا لازم نمی‌آید که با پیوستن به تمام این عناصر مخالف سیاسی برای مبارزه بر ضد حکومت مطلقه، عجلتاً سوسیالیسم را به عقب انداخت و آیا این امر برای تشدید مبارزه بر ضد حکومت مطلقه لازم و حتمی نیست؟» [9]

لنین در کنگره سوم حزب که در همین سال در لندن برگزار شد که در آن تنها فراکسیون بلشویکی شرکت کرده بود، نظرات خود را در رابطه با انقلاب ۱۹۰۵ دقیق‌تر ساخت و مسئله «حکومت انقلابی موقت» را مطرح کرد و به پیشنهاد او کنگره مصوبه‌ای را تصویب کرد که در آن سوسیال دمکراسی باید برای تحقق منافع دراز مدت پرولتاریا در این حکومت شرکت می‌کرد تا آن را به حکومت ائتلافی بورژوازی- پرولتری بدل سازد.

لنین در اثر خود «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» این مصوبه را مورد بررسی بیشتر قرار داد. در این قطعنامه از جمله آمده است «اعم از این که شرکت سوسیال دمکراسی در حکومت انقلابی ممکن باشد یا نه، باید به منظور حفظ و تحکیم و بسط و توسعه پیروزی‌های انقلاب اندیشه لزوم فشار دائمی بر حکومت موقت از طرف

پرولتاریای مسلح و تحت رهبری سوسیال دمکراسی را در بین وسیع ترین قشرهای پرولتاریا ترویج نمود.» [10] همانطور که خواهیم دید، ۱۲ سال بعد، یعنی در سال ۱۹۱۷ لنین «تزه‌های آوریل» خود را بر اساس همین نظریه تدوین کرد و زمینه را برای سرنگونی دولت موقت کرنسکی فراهم ساخت.

به هر حال سوسیال دمکراسی در دوران انقلاب ۱۹۰۵ هنوز آنطور که باید و شاید در بین جنبش کارگری از نفوذ چندانی برخوردار نبود و این جنبش در آن دوران بیشتر از همه از اندیشه‌های «سوسیال رولوسیونرها» متأثر بود. در آستانه‌ی انقلاب ۱۹۰۵ تا تحقق انقلاب اکتبر منشویک‌ها نیز در مقایسه با بلشویک‌ها از نفوذ بسیار بیشتری در محافل کارگری برخوردار بودند. در رابطه با درجه‌ی رشد جنبش کارگری می‌بینیم که در کوران انقلاب ۱۹۰۵ در پترزبورگ شوراهای کارگری به وجود آمدند که رهبری آن در دست تروتسکی بود که به هیچ‌یک از جناح‌های بالا وابسته نبود و بلکه با پیروان خود جناح مستقل کوچکی را در جنبش کارگری روسیه تشکیل داده بود. همه‌ی مدارک تاریخی نشان می‌دهند که بلشویک‌ها در تدارک انقلاب ۱۹۰۵ دارای نقشی جنبی بودند. حتی نویسندگان «تاریخ حزب کمونیست شوروی» که در دوران استالین این اثر را تدوین کردند، نیز بر اساس مدارک انکار ناپذیر مجبور شدند این واقعیت را بپذیرند و نوشته‌اند که «در کشتی "پوتمکین" [11] تعداد قابل ملاحظه‌ای منشویک، سوسیال رولوسیونر و آنارشیت وجود داشتند.» [12]

ضعف کمی و کیفی پرولتاریا، ضعف تشکیلاتی سوسیال دمکراسی، عدم ثبات محافل بورژوازی و عقب نشینی مصلحت‌آمیز تزاریسیم در برابر بخشی از خواسته‌های مردم، پایان یافتن جنگ با ژاپن، فرونشینی بحران اقتصادی در کشورهای پیشرفته و مجموعه‌ای از عوامل دیگر موجب شدند تا انقلاب ۱۹۰۵ نتواند پیروز شود، هرچند که این انقلاب بزرگ‌ترین جنبش توده‌ای بود که تاریخ تا آن دوران به‌خود دیده بود.

با این حال جنبش انقلابی ۱۹۰۵ توانست استبداد تزاری را تا حدی محدود سازد. دستگاه سلطنت مجبور شد برای بیرون آمدن از بن‌بست سیاسی به نوعی از «قانون اساسی» و «حکومت پارلمانی» تن در دهد. در آوریل ۱۹۰۶ «قوانین اساسی» امپراتوری روسیه که تا حد زیادی از قانون اساسی امپراتوری اتریش رونویسی شده بود، به توشیح تزار رسید. بر طبق آن قانون تزار حق داشت مابین برگذاری دو دوره از مجلس «دوما» خود قوانینی وضع کند و به اجرا گذارد. علاوه بر آن، کلیه قوانین بین‌المللی باید به تأیید امپراتور می‌رسیدند. دیگر

آنکه فرماندهان ارتش مستقیماً از سوی تزار انتخاب می‌شدند. [13] در عوض مجلس که آنرا «دوما» نامیدند، فاقد حق وضع قوانین بود و تنها می‌توانست طرح قوانینی را ارائه دهد و تصویب آنها را به دولت پیشنهاد کند و هرگاه آن طرح قوانین توسط تزار توشیح می‌شدند، در آن صورت جنبه اجرائی می‌یافتند.

به‌هرحال نخستین «دوما» در پایان همان ماه تشکیل شد. بلشویک‌ها شرکت در انتخابات «دوما» را تحریم کردند، زیرا بر اساس آنچه که تصویب شده بود، این مجلس تقریباً نقشی در زندگی سیاسی روسیه نداشت. در مقابل منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها [14] در انتخابات شرکت کردند و کسانی از آنها نیز از سوی مردم به نمایندگی برگزیده شدند. نمایندگان این مجلس دارای ترکیب طبقاتی زیر بودند؛ مالکین ۳۲٪، دهقانان ۴۲٪، شهروندان ۲۲٪ و کارگران تنها ۳٪ از کرسی‌ها را به‌دست آورده بودند. [15] با این حال تزار پس از دو ماه این مجلس را منحل کرد، زیرا منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها از تریبون آن علیه دولت استبدادی دست به افشأگری زدند. انتخابات دومین «دوما» در سال ۱۹۰۷ برگزار شد. این بار بلشویک‌ها نیز در انتخابات شرکت کردند و توانستند چند نماینده به این مجلس گسیل‌دارند. در این «دوما» دیگر «کادتها» [16] اکثریت مطلق آراء را نداشتند، اما نیروی تعیین‌کننده مجلس را تشکیل می‌دادند. در این «دوما» نیز مبارزه جناح‌های مختلف بالا گرفت و در نتیجه تزار از فرصت استفاده کرد و این مجلس را پس از سه ماه منحل کرد. اما پیش از آنکه «دوما» تعطیل شود، دولت وقت فراكسیون سوسیال دمکراسی را به کودتا علیه سلطنت متهم ساخت و از «دوما» خواست مصونیت پارلمانی نمایندگان این فراكسیون را لغو کند. پس از آنکه این تقاضای دولت به تصویب اکثریت «دوما» رسید، تمامی نمایندگان چپ «دوما» دستگیر شدند، بخشی زندانی، عده‌ای تبعید و چندین نماینده نیز به کار اجباری محکوم گشتند.

پس از انحلال «دوما»ی دوم، قانون انتخابات به‌گونه‌ای اصلاح شد که از ورود نمایندگان چپ به مجلس جلوگیری شود. بر اساس قانون جدید، انتخابات «دوما»ی سوم در همان سال انجام گرفت و از کل نمایندگان مجلس ۵۰٪ از میان مالکین ارضی، ۲۲٪ از بین دهقانان و تنها ۲٪ از صفوف کارگران انتخاب شدند. به‌این ترتیب در این مجلس اکثریت فاحش کرسی‌ها در اختیار نیروهای محافظه‌کار قرار داشت. به‌عبارت دیگر، در این «دوما» اپوزیسیون وجود نداشت. همین امر نیز سبب شد تا تزار این مجلس را تحمل کند و «دوما»ی سوم توانست دوره پنج‌ساله

خود را سپری کند. البته یادآوری این نکته مهم است که نیروهای محافظه‌کاری که در این مجلس حضور داشتند، نیروهای ناهم‌گون بودند و ضد یکدیگر مبارزه می‌کردند. [17]

«دوما»ی سوم استولپین [18] را به‌عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد و حکومت او سرکوب نیروهای چپ را با شدت بی سابقه‌ای آغاز نمود. در عین حال دوران حکومت او همراه بود با رشد روزافزون اقتصادی در این کشور. چنین شرایطی سبب شدند تا جنبش‌های مطالباتی کارگری دچار خمودگی و رخوت گردند. سرکوب شدید سازمان‌های صنفی کارگری و سازمان‌های سیاسی که از منافع و خواست‌های زحمت‌کشان و کارگران هواداری می‌کردند، موجب شد تا هزاران نفر خود را از دور و بر سازمان‌های سیاسی چپ کنار کشند. فروکش انقلاب ۱۹۰۵ سبب فروکش فعالیت سیاسی سازمان‌های چپ گشت. بیشتر روشنفکرانی که به دور کانون‌های وابسته به سوسیال دمکراسی گرد آمده بودند، به تدریج دچار پراکندگی شدند. تفرقه سراسر جنبش چپ را فراگرفت و در نتیجه روحیه یأس و نومیدی بر مجموعه جنبش حاکم گشت و رژیم تزاری از هر زمان دیگری مقتدرتر می‌نمود. دیری نپائید که بحران جنبش سیاسی به بحران سوسیال دمکراسی تبدیل شد.

در دوران فروکش جنبش کارگری، بخشی از روشنفکران سوسیالیست روس کوشیدند با به زیر سؤال بردن مارکسیسم برای دور ماندن خود از میدان مبارزه تئوری‌های قابل قبولی ارائه دهند. به‌طور مثال بوگدانف [19] کوشید ماتریالیسم تاریخی را که زیرپایه نگرش تاریخی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد، دگرگون سازد و آنرا «اصلاح» کند. لوناچارسکی [20] کوشید مذهب و مارکسیسم را با یکدیگر آشتی دهد و بخشی دیگر از روشنفکران چپ کوشیدند مارکسیسم را با دستاوردهای علوم جدید تطبیق دهند. لنین در سال ۱۹۰۹ برای مقابله با چنین نظراتی «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم» را منتشر کرد.

به‌هر حال تا ترور استولپین که در سال ۱۹۱۱ رخ داد، وضعیت نیروهای سوسیال دمکرات در روسیه بیش از حد وخیم بود. اگر وجود جنبش انقلابی موجب شده بود تا جناح‌های گوناگون حزب، یعنی منشویک‌ها و بلشویک‌ها با همه اختلافاتی که در تئوری و عمل با یکدیگر داشتند، باز با یکدیگر همکاری کنند، در دوران افول جنبش زمینه برای جدائی قطعی جناح‌ها به‌بهترین وجهی فراهم شده بود. جدائی بلشویک‌ها از منشویک‌ها درست در زمانی اتفاق افتاد که وضعیت اقتصادی روسیه در نتیجه اصلاحات استولپینی بسیار خوب بود. در سال ۱۹۱۲ که اقتصاد روسیه از هر زمان دیگری شکوفاتر گشته بود، جدائی دو جناح از

يكديگر قطعی گشت و از این تاریخ به بعد هر يك از دو جریان به مثابه حزب مستقلی پا به عرصه فعالیت سیاسی نهادند.

در همین سال نیز انتخابات «دوما»ی چهارم انجام گرفت. این بار به احزاب سوسیال دمکرات نیز اجازه شرکت در انتخابات داده شد. بلشویکها در ۶ حوزه انتخاباتی برنده شدند و در «دوما» فراکسیون مستقلی را تشکیل دادند که رهبری آن با مالینووسکی [21] بود. این شخص پس از پیروزی انقلاب اکتبر بر اساس مدارکی که به دست آمده بود، به جرم جاسوسی برای پلیس سیاسی تزار دستگیر، محاکمه و اعدام شد.

نکته جالب آنکه بلشویکها در انتخابات «دوما»ی چهارم با شعارهای «جمهوری دمکراتیک، ۸ ساعت کار روزانه و تقسیم بلاعوض زمینهای زراعی مالکین بزرگ مابین دهقانان» شرکت کردند. به عبارت دیگر شعارهای انتخاباتی بلشویکها به هیچ وجه دارای جنبه‌های ضد سرمایه‌داری نبود. طرح شعار جمهوری دمکراتیک نشان می‌داد که بلشویکها خواهان مبارزه پیگیر با استبداد سنتی بودند. علاوه بر این آنها شعار ۸ ساعت کار روزانه را از سوسیال دمکراتهای اروپای غربی و شعار تقسیم اراضی را از سوسیال رولوسیونرهای روس به عاریه گرفته بودند. هیچ‌یک از این شعارها سرمایه‌داری روسیه را تهدید نمی‌کرد، زیرا در آن زمان بلشویکها نیز بر این باور بودند که روسیه در مرحله انقلاب دمکراتیک قرار دارد، انقلابی که باید موانعی را از میان برمی‌داشت که بر سر راه رشد سرمایه‌داری موجود بودند. [22]

از جانب دیگر فراکسیون بلشویکها کوشید از تریبون «دوما» برای گسترش نفوذ خود در میان محافل کارگری بهره‌برداری کند. بررسی این دوران نشان می‌دهد که علیرغم سیاست سرکوب و اختناق که پلیس مخفی تزار در قبال سازمانهای کارگری در پیش گرفته بود، روی هم شرایط برای فعالیت‌های علنی و نیمه‌علنی محافل چپ و کارگری وجود داشت، وگرنه بلشویکها هیچ‌گاه امکان شرکت در انتخابات را نمی‌یافتند و نمی‌توانستند در «دوما» فراکسیون مستقل خود را تشکیل دهند.

چکیده آنکه رشد اقتصادی موجب شد تا تزار تا حد قابل ملاحظه‌ای از درجه اختناق بکاهد و حتی به گروهها و سازمانهایی که با نظام سلطنت مخالف بودند، نیز امکان فعالیت دهد. با ورود بلشویکها و منشویکها به «دوما» دیگر دولت نمی‌توانست از فعالیت‌های علنی و نیمه‌علنی احزابی که در مجلس نماینده داشتند، ممانعت کند. این وضعیت سبب شد تا منشویکها بتوانند با شتاب در سندیکاهای کارگری، دانشگاهها و محافل روشنفکری نفوذ کنند. البته بلشویکها هم ساکت

نماندند و بنا به ادعای «تاریخ حزب کمونیست شوروی» قادر شدند هژمونی اتحادیه‌های کارگری شهرهای پترزبورگ و مسکو را به دست آورند. [23] و باز بر اساس همین کتاب از نیروهای چپی که در «دوما» شرکت داشتند، ۶ نماینده بلشویک‌ها ۷۵٪ و ۷ نماینده منشویک‌ها ۲۵٪ از کارگران روسیه را نمایندگی می‌کردند. [24] البته این ادعا را نمی‌توان با واقعیت‌ها و مدارک تاریخی که موجود هستند، اثبات کرد.

اما آغاز جنگ جهانی مصادف بود با پایان دوران شکوفائی اقتصادی روسیه. از یک سو بحران اقتصادی سبب کاسته شدن درآمد مالیاتی دولت گشت و از سوی دیگر دولت باید مبالغ سرسام‌آوری را جهت تأمین مخارج جنگ فراهم می‌آورد. دولت مجبور بود برای دستیابی به این هدف هم از سیستم بانکی کشور وام بگیرد و هم آن‌که به حجم مالیات‌ها بی‌افزاید. در این رابطه دولت لایحه‌ای را برای تأمین مخارج جنگ تهیه و برای تصویب به «دوما» ارائه داد. لیکن سوسیال دمکرات‌ها حاضر نشدند به این لایحه رأی دهند و در نتیجه ۳ ماه پس از آغاز جنگ بیشتر این نمایندگان دستگیر و محاکمه شدند، چند تن به زندان و عده‌ای نیز به تبعید محکوم گشتند. [25]

جنگ سبب شد تا ۴ میلیون تن به جبهه‌ها فرستاده شوند که به‌طور عمده از میان روستائیان برگزیده شده بودند. [26] در نتیجه تولید کشاورزی که به‌طور عمده با نیروی کار دهقانان سازمان یافته بود، در اثر کمبود نیروی کاری که باید در جبهه‌ها می‌جنگید، دچار نابسامانی گشت و از حجم تولید به‌شدت کاسته شد. کمبود تولید فرآورده‌های کشاورزی آن‌چنان بالا گرفت که دولت حتی قادر نبود برای جبهه‌های جنگ به اندازه کافی مواد غذایی و پوشاک تهیه کند. بیشتر صنایعی که در اختیار دولت قرار داشتند، باید کالاهای نظامی تولید می‌کردند و با این حال دولت قادر نبود کمبود تسلیحاتی ارتش روسیه را جبران کند. به این ترتیب روز به‌روز به مشکلات اجتماعی و اقتصادی افزوده شد. عقبماندگی صنعتی روسیه نیز سبب شد تا ارتش این کشور در غالب جبهه‌ها دچار شکست گردد و فرماندهان نظامی برای مقابله با سلاح‌های مدرن دشمن مجبور شدند از سربازان به‌صورت امواج انسانی استفاده کنند و در نتیجه طی ۴ سال جنگ بیش از ۲ میلیون سرباز روس در جبهه‌ها کشته شدند. [27] تلفات شدید ارتش روسیه بیش از همه دهقانان و کارگران را نسبت به دولت بدبین ساخت، زیرا ادامه جنگ موجب می‌شد تا شیرازه‌ی زندگی این طبقات بیش از هر گروه اجتماعی دیگر از هم بگسلد. به این ترتیب ادامه جنگ موجب بدی وضعیت اقتصادی و قحطی مواد غذایی گشت و موج ناراضی‌سراسر روسیه را فراگرفت.

در کشورهای که در آنها شیوه تولید آسیائی حاکم است، دولت نقش تعیین کننده‌ای در زندگی اقتصادی جامعه بازی می‌کند. انگلس در نامه‌ای که در سال ۱۸۵۳ به مارکس نوشت، یادآور شد که «حکومت در شرق مدام تنها سه بخش داشت: مالیه (غارت درون کشور)، جنگ (غارت درون و برون کشور) و امور اجتماعی که برای تجدید تولید ضروری است.» [28] تاریخ این جوامع نشان می‌دهد هنگامی که دولت نتواند وظیفه سنتی خود را انجام دهد و هم در جنگ شکست خورد و هم نتواند با مدیریت خود به بهبود اقتصاد ملی یاری رساند، عملاً زمینه برای بحران سیاسی- اجتماعی فراهم می‌شود و تغییر حکومت به امری ضروری و اجتناب ناپذیر بدل می‌گردد.

در روسیه نیز جنگ جهانی یکم سبب شد تا دولت مرکزی که بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی در جامعه بود و زندگی روزمره میلیون‌ها تن به کارکرد او وابسته بود، نتواند روند تولید و بازتولید کشور را به‌شرایط عادی بازگرداند و در نتیجه کارگرانی که در کارخانه‌های دولتی کار می‌کردند و دهقانانی که بر روی زمین‌های دولتی زراعت می‌نمودند، چون ناتوانی دولت را دیدند، به تدریج علیه آن بسیج شده و به مخالفت با آن پرداختند. به این ترتیب نارضایتی عمومی روز به روز پُر دامنه‌تر شد و اعتصابات ابعاد گسترده‌تری یافتند. نیروهای لیبرال جامعه برای خروج از بن‌بستی که دولت و جامعه با آن روبه‌رو بودند، به طرح شعار مبارزه با استبداد پرداختند و خواهان پایان یافتن سلطه انحصاری تزار گشتند. توده عاصی و شورشی به‌سرعت رهبری این نیروها را پذیرفت و به این ترتیب هژمونی جنبش سراسری به‌دست نیروهای هوادار دمکراسی و به‌طور ویژه به‌دست حزب «کادت» افتاد.

اما هر چه به دامنه نارضایتی عمومی افزوده شد، به همان نسبت نیز سرمایه‌داران داخلی و خارجی از دولت سلب اعتماد کردند و کوشیدند سرمایه و ثروت خود را از کشور خارج کنند. بی‌اعتمادی عناصر وابسته به دستگاه دولت در حقیقت نشانی از بی‌اعتمادی طبقه حاکمه به توانائی‌های خویش در زمینه اداره و هدایت جامعه بود. به این ترتیب هنگامی که غالب عناصر وابسته به هیئت حاکمه «بی سر و صدا اسباب و اثاثیه خود را جمع کردند و به خارج گریختند»، [29] در نتیجه برای طبقاتی که تا کنون از قدرت دولتی برکنار بودند، فرصتی مناسب برای کسب قدرت سیاسی فراهم شد، آن‌هم به این دلیل که طبقات محروم به‌وضوح دریافتند که طبقه حاکمه قدیم عملاً صلاحیت رهبری جامعه را از دست داده است.

بنابراین نخبگان روس دریافتند که تعویض حکومت به‌مثابه یگانه راه

خروج جامعه از بن‌بست، ضروری است. در چنین وضعیتی توده‌ها به دنبال نیروئی رفتند که می‌توانست روابط سنتی روند تولید اجتماعی را بازسازی کند. اگر از يك چنین زاویه‌ای به مسئله برخورد کنیم، درخواهیم یافت که روند انقلاب‌ها در کشورهای که در آنها شیوه تولید آسیائی وجود دارد، کوششی است برای تجدید تولید سامانه‌ای که در نتیجه ضعف دستگاه دولت دچار خمودگی و بحران شده است. این روند به‌طور کلی دارای خصیصه محافظه‌کارانه است. به عبارت دیگر، انقلاب در این جوامع می‌خواهد روابط سنتی را که در نتیجه بروز شرایط غیرعادی دچار بحران شده است، دگربار بازتولید کند، پس هدف انقلاب بازگشت به نقطه آغاز حرکت خویش است و نه ایجاد دگرگونی در روابط تولیدی موجود، آن‌هم در جامعه‌ای که دولت نقش انحصاری در زندگی اقتصادی بازی می‌کند، هیچ‌یک از اقشار و طبقات اجتماعی دارای آن‌چنان نیرو و استعداد کافی نیست که بتواند ساختار تولیدی جامعه را دچار دگرگونی‌های شگرف و بنیادی سازد.

بحران ناشی از جنگ که سراسر جامعه روسیه را فراگرفته بود، عملاً سبب شد تا دولت نتواند همچون گذشته نقش تاریخی خود را در روند بازتولید اجتماعی بازی کند. به‌طور مثال بر اساس برنامه اقتصادی دولت، طی سال‌های جنگ از کل ظرفیت تولید صنعتی روی هم ۷۱٪ به تولید کالاهای نظامی و تنها ۴'۶٪ به تولید کالاهای مصرفی که باید نیاز ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت کشور را تأمین می‌کرد، اختصاص داده شده بود. [30] و یا آن‌که در نتیجه جنگ بسیاری از خانواده‌های روستائی نیروی کار خود را که به جبهه‌ها اعزام کرده بودند، از دست دادند. در سال ۱۹۱۶ در تومسک که در نزدیکی سیبری قرار دارد، از مجموع ۶۴۰ هزار خانوار روستائی نزدیک به ۲۰۰ هزار خانوار فاقد نیروی کار مردانه بودند. [31] نتیجه آن که کمبود نیروی کار در روستاها سبب شد تا از سطح زمین‌های زیر کشت به‌شدت کاسته شود، امری که موجب کمبود شدید مواد غذایی و سبب پیدایش قحطی در مناطق شهری و به‌ویژه در شهرهای بزرگ گشت. مردم در مسکو و پترزبورگ به سبب قحطی دست به شورش و اعتصاب زدند. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ درحقیقت جنبش اعتراضی مردم این دو شهر علیه دولتی بود که نمی‌توانست به وظایف تاریخی خود عمل کند. تروتسکی در این زمینه نوشت «عمل سرنگونی به ابتکار و توسط نیروی شهر تحقق یافت که تقریباً يك هفتاد و پنجم از مجموعه مردم کشور را در بر می‌گرفت. اگر بخواهیم، می‌توانیم بگوئیم که بزرگ‌ترین عمل دمکراتیک به شیوه‌ای غیردمکراتیک انجام گرفت.» [32] به عبارت دیگر، با رستاخیز مردم پترزبورگ علیه دولت تزاریسیم، این رژیم سرنگون شد و جای خود را به دولتی داد که به‌طور

عمده از نیروهای لیبرال تشکیل گشته بود. این انقلاب توسط هیچ حزب و دسته و گروهی سازمان‌دهی نشد و بلکه نتیجه عمل خودبه‌خودی و خودجوش مردم زحمتکش پترزبورگ بود. حتی کوشش بلشویک‌ها برای جلوگیری از اعتصابات کارگری در این روزها به‌جائی نرسید و کارگران پترزبورگ علیرغم خواست بلشویک‌ها و منشویک‌ها و حتی برخلاف نظر سوسیال رولوسیونرها به دامنه اعتصابات خود افزودند. [33]

انقلاب فوریه از پائین و بدون رهبری سازمان‌های سیاسی آغاز شد و در نهایت سازمان‌های سیاسی مجبور شدند برای دوام خود از انقلاب پیروی کنند و به‌دنبال آن روانه گردند. به‌عبارت دیگر، به‌جای آن‌که سازمان‌های سیاسی بتوانند مردم را به‌سوی انقلاب هدایت کنند، سازمان‌های سیاسی در زیر فشار روزافزون جنبش اعتراضی توده‌ها به دامن انقلاب رانده شدند. انقلاب فوریه در ابتدا با شعار «نان» آغاز شد و به‌زودی مردم شعارهای «مرگ بر حکومت خودسرانه» و «مرگ بر جنگ» را نیز بدان افزودند و با این سه شعار به قصر سلطنتی در پترزبورگ هجوم بردند. اما انقلاب نمی‌توانست بدون پیوستن سربازان به جنبش توده‌ها پیروز شود. جنبش خودبه‌خودی کارگری به‌تدریج قادر شد در سایه کوشش‌های شگرف خود بخشی از ۱۵۰ هزار سربازی را که در سربازخانه‌های پترزبورگ مستقر بودند، به‌سوی خود جلب کند. در روز ۲۶ فوریه به‌شتاب این روند افزوده گشت و به ناگهان بیش از ۶۰ هزار سرباز که بیشترشان روستائی بودند، به جنبش پیوستند و در شامگاه روز بعد انقلاب پیروز شد. [34] در حقیقت انقلاب فوریه را کارگران پترزبورگ به پیروزی رساندند. موتور این انقلاب را کارگران صنایع پارچه‌بافی این شهر تشکیل می‌دادند. برخلاف خواست کلیه سازمان‌های چپ، کارگران و سربازان در روند انقلاب نهادهای سیادت خود، یعنی شوراها را به‌وجود آوردند. انقلاب فوریه باید جامعه را از بن‌بستی که در آن گیر کرده بود، بیرون می‌آورد. این انقلاب باید به نیازهای بلاواسطه توده‌ها پاسخی مثبت می‌داد و این امر ممکن نبود، مگر آن‌که جنگ خاتمه می‌یافت و با قحطی به‌شدت مبارزه می‌شد. برای رسیدن به این هدف‌ها باید در سامانه سیاسی کشور تغییراتی اساسی رخ می‌داد. نخستین گامی را که انقلاب در این جهت برداشت، مجبور ساختن تزار به چشم‌پوشی از مقام سلطنت بود. «سلطنت مقدس» سرنگون شد و کارگران با شتاب نظام جمهوری دمکراتیک را جانشین رژیم مستبد سلطنتی ساختند، بی آن‌که از خود تمایلی برای کسب قدرت سیاسی نشان دهند. بنابراین کارگران دستگاه دولت را در اختیار نیروهای قرار دادند که در حرف از زحمت‌کشان هواداری می‌کردند. در این دوران هر دو جناح سوسیال دمکراسی از پایگاه چندان‌ی در میان توده‌ها برخوردار

نبودند. به‌همین دلیل نیز «دوما»ی چهارم به کانون اصلی انقلاب بدل شد که در آن نیروهای لیبرال و متمایل به خرده‌بورژوازی اکثریت داشتند. «دولت موقت» نیز توسط «دوما»ی چهارم تعیین شد. در این «دوما» نیروهای سوسیال دمکرات به‌این خاطر که حق شرکت در انتخابات را نداشتند، فاقد نماینده بودند. به‌این ترتیب «دولت موقت» به‌طور عمده از نمایندگان حزب «کادت» تشکیل شد. در کنار «دوما» و «دولت موقت» نهاد خودجوش دیگری، یعنی «شورای مرکزی پتروگراد» تشکیل شد. از آن‌جا که منشویک‌ها و بلشویک‌ها در «دوما»ی چهارم شرکت نداشتند، کوشیدند این شورا را به کانونی در برابر «دولت موقت» بدل سازند.

«دولت موقت» به‌خاطر ساخت و بافت خود قادر نبود به جنگ که عامل اصلی پیدایش بحران در ساخت دولت بود، پایان دهد. ادامه جنگ همراه بود با ادامه بحران اجتماعی. به‌این ترتیب بحران اجتماعی-اقتصادی خود را در سیستم «حاکمیت دوگانه» بازتاب داد که در یکسوی آن «دولت موقت» و در سوی دیگر «شورای مرکزی پتروگراد» قرار داشتند که در بسیاری از موارد در برابر یکدیگر قرار گرفتند و با سیاست‌هایی که ارائه می‌دادند، کارهای یکدیگر را نفی می‌کردند و در نتیجه با هدر دادن انرژی اجتماعی برای از میان برداشتن بحرانی که سراسر زندگی اجتماعی را فراگرفته بود، تلاش کافی نمی‌کردند.

دیری نپائید که اکثریت در شوراها به‌دست سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها افتاد. سوسیال رولوسیونرها در «دوما»ی چهارم در اقلیت بودند و در برابر «دولت موقت» نقش اپوزیسیون را بازی می‌کردند. همین نقش را منشویک‌ها در شوراها در برابر سوسیال رولوسیونرها بر عهده گرفتند. در این دوران بلشویک‌ها در شوراها نقشی فرعی بازی می‌کردند.

منشویک‌ها براین باور بودند که انقلاب فوریه دارای خصلت دمکراتیک است و به‌همین دلیل برای بورژوازی لیبرال در انقلاب و آینده روسیه نقشی تعیین کننده قائل بودند. آن‌ها بر اساس این تحلیل کوشیدند از اکثریتی که در شوراها کسب کرده بودند، به سود همکاری و هم‌سوئی «شوراها» با «دولت موقت» بهره‌برداری کنند. اما «دولت موقت» فاقد هرگونه برنامه روشنی برای بیرون آوردن جامعه از چنگ عفریت جنگ بود. جنگ همچنان ادامه داشت و قحطی همچنان همه‌جا گیر بود. این شرایط سبب شد تا توده‌ها با شتاب دست از پشتیبانی «دولت موقت» بردارند. با این که در ماه‌های آخر در ترکیب «دولت موقت» تغییراتی صورت گرفت و کرنسکی که از پشت‌بانی سوسیال رولوسیونرها و منشویک‌ها

برخوردار بود، ریاست حکومت را پذیرفت، لیکن دیگر کار از کار گذشته بود و مردم به این دولت باوری نداشتند.

درست در چنین شرایطی لنین شعار مرکزی «همه قدرت به دست شوراها» را طرح کرد. این شعار که در «تزه‌های آوریل» نیز گنجانده شده بود، برای مردمی که هرگونه باوری را به «دولت موقت» از دست داده بودند، این توهم را ایجاد کرد که هرگاه خود حکومت را به دست گیرند، می‌توانند بر بحران اقتصادی و بن‌بست اجتماعی غلبه کنند. به این ترتیب بلشویک‌ها با برجسته ساختن کم‌کاری‌های «دولت موقت» به تدریج قادر شدند توده‌های کارگری و دیگر تهی‌دستان پترزبورگ و مسکو را به گرد خود جمع کنند. آن‌ها حتی مبارزه مسلحانه علیه «دولت موقت» را تبلیغ کردند و در ماه ژولای کوشیدند با اقدامی مسلحانه «دولت موقت» را سرنگون سازند، اما آن کوشش با شکست روبه‌رو شد. لنین در نتیجه‌ی شکست این کودتای نظامی از روسیه به فنلاند گریخت و تروتسکی و کامنویف و تعداد دیگری از رهبران بلشویک دستگیر و زندانی شدند. [35]

به این ترتیب جامعه هم‌چنان در وضعیت بحرانی به‌سر می‌برد، جنگ هم‌چنان ادامه داشت و قحطی با شدتی بیشتر همه‌جاگیر گشت. «دولت موقت» مجبور شد از سهمیه نان مردم بکاهد و به این ترتیب به درجه نارضایتی عمومی افزوده شد. در چنین شرایطی، از آن‌جا که منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها هم‌چنان از «دولت موقت» پشتیبانی می‌کردند، بلشویک‌ها به یگانه نیروی اپوزیسیون بدل گشتند و برای کارگران و تهی‌دستان پترزبورگ به تنها نیروی بدل شدند که می‌توانست جامعه را از بحران نجات دهد. بلشویک‌ها از پایان جنگ، از حکومت بلاواسطه توده‌ها و از تقسیم بلاعوض اراضی و حتی از تصرف کارخانه‌ها توسط کارگران سخن گفتند. هر یک از این شعارها خواست بخشی از طبقات و اقشار اجتماعی را در بر می‌گرفت و به این ترتیب زمینه برای اقدام مسلحانه بعدی که منجر به «انقلاب اکتبر» شد، فراهم گشت. چکیده آن که بلشویک‌ها با طرح شعار «نان، صلح، آزادی» توانستند قدرت سیاسی را به‌چنگ آورند.

msalehi@t-online.de

www.Manouchehr-salehi.de

با نوشتها :

[1] کارل مارکس- فریدریش انگلس: «ما نیفست حزب کمونیست» به فارسی،

انتشارات اداره نشریات زبان‌های خارجی، پکن، ۱۹۷۲، صفحه ۴۱

Marx, Karl: "Zur Kritik der politischen Ökonomie", Die [\[2\]](#)
Dietzverlag, Berlin 1971, Seite 244

[\[3\]](#) کارل مارکس- فریدریش انگلس: «مانیفست حزب کمونیست» به فارسی،
انتشارات اداره نشریات زبان‌های خارجی، پکن، ۱۹۷۲، صفحه ۴۵

Geschichte der UDSSR", Band I, Seite 304" [\[4\]](#)

[\[5\]](#) واژه «دوما» Duma در زبان روسی به معنی اندیشیدن است. این
واژه تا پیش از پیدایش اتحاد جماهیر شوروی شامل همه نهادهائی که
جنبه مشورتی داشتند، همچون گردهمائی‌ها، انجمن‌ها، شوراها و ...
می‌گشت. در روسیه تزاری به تدریج نهادهای دمکراتیک به‌وجود آمدند،
۱۸۶۴ دوماى كشورى و از ۱۸۷۰ دوماى شهری (انجمن‌های شهری» به‌وجود
آمدند که فقط از حقوق مشورتی برخوردار بودند. پس از انقلاب ۱۹۰۵
«دوما» به مثابه مجلس ملی به‌وجود آمد تا ۱۹۱۷ چهار بار نمایندگان
آن توسط آرای مردم برگزیده شدند.

Geschichte der kommunistischen Partei der Sowjetunion" [\[6\]](#)
(Bolschewiki)", 1938, Seite 78

Geschichte der UDSSR", Band I, Seiten 305-306" [\[7\]](#)

[\[8\]](#) لینن، "آثار منتخبه"، فارسی، جلد يك، صفحه ۲۱۴

[\[9\]](#) همان‌جا، صفحات ۲۱۷-۲۱۶

[\[10\]](#) همان‌جا، جلد يك، قسمت دوم، صفحه ۱۶

[\[11\]](#) کشتی پوتمکین در این سال در بندر اودسا لنگر انداخته بود.
ملوانان این کشتی علیه افسران خود دست به شورش زدند و با کارگران
اعتصابی ابراز هم‌بستگی کردند. به‌این ترتیب با آغاز این حرکت
زمینه برای پیوستن ارتش به انقلاب فراهم شد.

Geschichte der kommunistischen Partei der Sowjetunion" [\[12\]](#)
(Bolschewiki)", 1938, Seite 77

Geschichte der UDSSR", Band I, Seite 327" [\[13\]](#)

[\[14\]](#) حزب سوسیال رولوسیونرها Partei der Sozialrevolutionäre حزب

چی بود که در پایان سال ۱۹۰۱ در نتیجه وحدت گروه‌های مختلفی که دارای گرایش‌های خلقی (نارودنیکی) بودند، به وجود آمد. نخستین رهبر این حزب ویکتور میخائیلوویچ چرنف Viktor Michailowitsch Tschernow نام داشت. روزنامه ارگان این حزب «دلو» Delo بود. بیشتر اعضا و رهبران این حزب از روشنفکران برجسته روسیه بودند. این حزب در دوران تزار ممنوع بود، اما پس از پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ فعالیت علنی خود را آغاز کرد و با شتاب از رشدی خیره‌کننده برخوردار شد و در بیشتر شوراهای نیروی تعیین‌کننده بود. کرنسکی نیز پس از عضویت در این حزب به نخست‌وزیری روسیه برگزیده شد. در مه ۱۹۱۷ تعداد اعضا این حزب به بیش از یک میلیون تن رسید. و به این ترتیب به بزرگ‌ترین حزب روسیه بدل گشت. این حزب در انتخابات شهری مسکو که در مه ۱۹۱۷ برگزار شد، ۵۸ درصد آرا را به دست آورد. همچنین در کنفرانس شوراهای دهقانان و کنفرانس سراسری روسیه که در مه ۱۹۱۷ در پتروگراد تشکیل شد، این حزب نیروی اکثریت بود. اما دیری نپایید که در این حزب انشعاب شد و جناح چپ آن به همکاری با بلشویک‌ها پرداخت و پس از قیام اکتبر از بلشویک‌ها پشتیبانی کرد.

[15] Ebenda, Seite 328

[16] «کادت» مخفف «حزب دمکرات» مشروطه طلب» به روسی است. این حزب به طور عمده اندیشه‌های لیبرالی را نمایندگی می‌کرد. از نقطه نظر لنین و بلشویک‌ها این حزب نمایند «بورژوازی لیبرال» روسیه بود، اما همان‌طور که نشان داده شد در روسیه بورژوازی مولدی که برای رشد خود نیاز به بازار باز که در آن اصل رقابت آزاد حاکم باشد، وجود نداشت. به همان اندازه که بلشویک‌ها را می‌توان حزب «طبقه کارگر» دانست، می‌شود این حزب را نیز حزب «بورژوازی لیبرال» نامید. این حزب می‌خواست با سلطنت کنار آید و استبداد تزاری را به سلطنت مشروطه بدل سازد. و سرانجام آن که این حزب خواهان حکومت قانونی بود. اما از آنجا که زمینه مادی برای تحقق یک چنین آرزویی فراهم نبود، بنابراین شکست این حرکت امری اجتناب‌ناپذیر بود. دیگر آنکه «ریچارد پایپس» در اثر خود «روسیه در پیشگاه انقلاب» ثابت کرد که در نخستین «دوما» تنها ۸٫۵٪ از نمایندگان این مجلس را تجار و صاحبان صنایع تشکیل می‌دادند. به عبارت دیگر بورژوازی مولد در برابر دولت فاقد هرگونه وزن اجتماعی بود.

[17] "Geschichte der UdSSR", Band I, Seite 331

[18] استولپین، پیوتر آرکادیویچ Pjotr Arkadjewitsch Stolypin

در ۱۴ آوریل ۱۸۶۲ در درسدن آلمان زاده شد و در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۱ در سالن اپرای کیف توسط یکی از اعضای سوسیال رولوسیونر ترور و کشته شد. او ۱۹۰۶ به نخست‌وزیری روسیه برگزیده شد و طی ۵ سال حکومت خود توانست در روسیه به اصلاحات اساسی دست زند. مهم‌ترین پروژه اصلاحی او نابود ساختن مالکیت جمعی روستائی «میر» بود که موجب پیدایش مالکیت شخصی در روستاها گشت.

[19] بوگدانف، آلكساندر Alexander Bogdanow در ۲۲ اوت ۱۸۷۳ زاده شد و در ۷ آوریل ۱۹۲۷ در مسکو درگذشت. او پزشک، فیلسوف، اقتصاددان و نویسنده رمان‌های تخیلی بود. بوگدانف در دهه پایانی سده ۱۹ به سوسیال دمکراسی روسیه پیوست و ۱۸۹۶ عضو حزب سوسیال دمکرات روسیه شد. او پیش از انشعاب در حزب به بلشویک‌ها پیوست. او همچنین عضو انجمن نویسندگان «به پیش» و «پرولتاریا» بود. او پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ با لنین دچار اختلاف شد و در نتیجه از حزب اخراج شد. او پس از پیروزی انقلاب اکتبر به کارهای فرهنگی پرداخت و در ایجاد انستیتو مارکس و انگلس نقشی تعیین‌کننده داشت. این انستیتو به گردآوری آثار مارکس و انگلس و ترجمه آن‌ها به زبان روسی پرداخت. او از ۱۹۲۰ در دانشگاه مسکو به تدریس اقتصاد سیاسی پرداخت. لنین کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسم» خود را در رد اندیشه‌های بوگدانف نوشت.

[20] لوناچارسکی، آناتولی واسیلیویچ Anatoli Wassiljewitsch Lunatscharski در ۲۳ نوامبر ۱۸۷۵ در اوکراین زاده شد و در ۲۸ دسامبر ۱۹۳۳ در فرانسه درگذشت. او در سوئیس فلسفه تحصیل کرد و پس از پیروزی انقلاب اکتبر کمیساریای آموزش و پرورش شد و تا ۱۹۲۹ در این مقام باقی ماند. او ۱۸۹۷ عضو حزب سوسیال دمکرات روسیه شد و تا پیروزی انقلاب در تبعید به سر برد.

[21] مالینوسکی، رومان وازلویچ Roman Wazlawowitsch Malinowski در ۱۸ مارس ۱۸۷۶ زاده شد و در ۵ نوامبر ۱۹۱۸ در مسکو اعدام شد. او ۱۹۰۶ عضو حزب سوسیال دمکرات روسیه شد و تا ۱۹۱۰ در سندیکای کارگران پترزبورگ شاغل بود. او در این سال دستگیر شد و زیر شکنجه تعهد داد که برای پلیس سیاسی روسیه تزاری جاسوسی کند. او به زودی از زندان آزاد شد و توانست در حزب به مقامات بالائی دست یابد. او با برخورداری از پشتیبانی لنین ۱۹۱۲ عضو کمیته مرکزی حزب شد و چندی بعد به عضویت «دوما» برگزیده شد. با آن که منشویک‌ها ۱۹۱۳ مدعی شدند مالینوسکی جاسوس پلیس است، اما لنین همچنان از او پشتیبانی کرد. ۱۹۱۴ چهره واقعی او هویدا گشت و به همین دلیل او به

آلمان گریخت. او پس از پیروزی انقلاب به روسیه بازگشت، اما شناخته و دستگیر و تیرباران شد.

Geschichte der kommunistischen Partei der Sowjetunion“ [\[22\]](#)
(Beschewiki)“, Seite 194

Ebenda, Seite 197 [\[23\]](#)

Ebenda [\[24\]](#)

Ebenda, Seite 370 [\[25\]](#)

Ebenda, Seite 369 [\[26\]](#)

Zeitaufnahme“: Band 3, “Vom Ersten zum Zweiten“ [\[27\]](#)
mann, Seite 194 “Weltkrieg“, Herausgeber: Dr. S. Gro

Marx/Engels, Ausgewählte Briefe“, Dietzverlag, Berlin“ [\[28\]](#)
1953, Seite 99

Pipes, Richard: “Rußland vor der Revolution“, Seite 226 [\[29\]](#)

Polloock, Friedrich: “Die planwirtschaftlichen Versuche [\[30\]](#)
in der Sowjetunion 1917-1972“, Verlag Neue Kritik, Frankfurt
1971, Seiten 21-22

Ebenda, Seite 19 [\[31\]](#)

Trotzki, Leo: “Geschichte der russischen Revolution“, [\[32\]](#)
Erster Teil: “Februar- revolution“, Fischer Verlag, 1973, Band
I, Seite 127

Ebenda, Seite 95 [\[33\]](#)

Geschichte der kommunistischen Partei der Sowjetunion“ [\[34\]](#)
(Belschewiki)“, Seite 221

Informationen zur politischen Bildung“, Heft Nr. 281,“ [\[35\]](#)
Seite 13